

می‌رود، شتاب‌زده و بی‌تمیز فراچنگ می‌گیرد. به نزد هایدگر، آنچه محکوم است هرزه‌درایی است، نه جانورخویی، حال آن‌که سازش و همدستی با جانورخویان تقصیر حقیقی هرزه‌درایانی است که به خودی خود بسی بی‌گناه‌تر از جانورخویانند. هایدگر به محض این‌که می‌خواهد هرزه‌درایی را به سکوت مربوط کند، صدای چکاچاک سلاح از کلامش به گوش می‌رسد.

دازاین برای آن‌که بتواند خموشی‌گزیند، باید سخنی بهرگفتن داشته باشد؛ این بدان معناست که دازاین باید به گشودگی^۱ خویشمند و سرشارِ خویش دسترسی داشته باشد. آن‌گاه است که سخن‌پوشی^۲ چیزی را آشکاره و هرزه‌درایی را منکوب می‌کند.^۳

زبان هایدگر هر قدر هم که واژه‌ای چون «منکوب کردن» را به ندرت به کار برد، اساساً زبانِ قدرت است. اما پیش از این در رایش هیتلری این نکته به اثبات رسیده است که آنچه این زبان فرادید دارد با واقعیت حاضری که از آن

1. Entschlossenheit

2. Verschwiegenheit

۳. در متون هایدگر واژه‌هایی که به معنای غلبه، چیرگی، تصرف، فراچنگ گرفتن، درشکافتن و مانند آن‌هاست از دیده‌نازک‌بین پنهان نمی‌ماند، و در حالی که او از سخن‌نبوشی و گفتگو میان انسان و هستی سخن می‌گوید، زبان و بیانش چندان شباهتی به زبان فروتنانه دعا ندارد. این موضوع احتمالاً از اسباب تفاسیر دوگانه متکلمان از آثار هایدگر است. هانس یوناس در کتاب پدیدار زندگی از همین رو به متکلمان بنامی چون رودلف بولتمان، هایریش اُت و ارنست فوخ که تفکر هایدگر را بر وفاق الهیات مسیحی تفسیر می‌کنند، خصوصیت به شدت شرک‌آمیز این تفکر را گوشزد می‌کند. زافرانسکی نیز در اسنادی از آلمان به خصلت زورگیرانه و تصرف‌طلب اندیشه هایدگر به ویژه در دوران طلبگی اشاره می‌کند. اما واژه‌ای که در نقل قول آدرنو به «منکوب می‌کند» ترجمه‌اش کرده‌ایم در اصل از مصدر *niederschlagen* است که در مشت‌زنی به معنای ضربه فنی کردن یا ناک‌داون کردن و در اصطلاح سیاسی و دولتی به معنای فرونشاندن شورش به کار می‌رود. لغو، فسخ، از بین بردن، موقوف کردن و بالاخره چشم پوشیدن و از چشم انداختن معانی دیگر این واژه است. مک‌کواری ترجیح داده که ملایم‌ترین معادل یعنی *do away with* (چشم پوشیدن) را در مقابل آن به کار ببرد، ما آن را به «منکوب کردن» برگردانده‌ایم نه تنها از آن جهت که با متن همخوان‌تر است بلکه سوای این از آن رو که آدرنو نیز در جملات بعد به همین معنا اشاره می‌کند. مترجم انگلیسی کتاب آدرنو دچار این خطا شده که نقل قول را از ترجمه مک‌کواری اخذ کرده است، که سردرگمی خواننده را در پی دارد. - م.

شکوه می‌کند همداستان است. هایدگر بر آن است که تحت سلطه همگان | یا منتشران | هیچ کس مجبور نیست مسئولیتی را بر عهده بگیرد:

«همگان» همه جا کنار گوش دازاین است، اما به طریقی که وقتی دازاین ملزم به تصمیم گرفتن می‌شود، این «همگان» همواره دزدانه از کنار گوش او گریخته است. با این همه، از آن جا که «همگان» چنین می‌نماید که هر داوری و تصمیمی از آن اوست، مسئولیت‌پذیری را از دوش افراد دازاین برمی‌دارد. گویی «همگان» می‌تواند عهده‌دار آن شود که انسان مدام خود را به او ارجاع دهد. «همگان» به ساده‌ترین و جهی می‌تواند مسئول هر چیزی باشد، چرا که او کسی نیست که بر او لازم افتد چیزی را ضمانت کند. همواره «همگان» بود که چنان کرد و با این همه، می‌توان در باره‌اش گفت که او هیچ کس نبود. در هر روزینگی دازاین آن که اغلب امور از طریق او جاری می‌گردد کسی است که در باره‌اش توان گفت که او «هیچ کس» نبود.^۱

این درست همان روال کلی است که تحت سلطه ناسیونال سوسیالیسم با دستاویزی چون مأمور معذور جامعه عمل پوشید و بعدها شکنجه‌گران گوش به فرمان آن را بهانه توجیه خود قرار دادند. آن جا که هایدگر به میانمایگی^۲ می‌پردازد، طرحی کلی از همگان | یا منتشران | ترسیم می‌کند که به نزدیک‌تر و جهی با آنچه در مناسبات مبادله جاری است همبسته می‌گردد.

شیوه هستی «همگان» شیوه‌ای است که ویژه خود اوست. با هستی^۳ ناظر به گرایش است که ما آن را «فاصله‌گیری» نامیدیم. بنیاد این گرایش در آن است که بایکدگرآستی^۴ از آن رو که بایکدگرآستی است خود را دلمشغول «میانمایگی»، که خصلت اگزستانسیال «همگان» است، می‌کند. «همگان» بنابه هستی‌اش ذاتاً به گرد میانمایگی می‌چرخد. هم از این رو، «همگان» خود را در میانمایگی آنچه به او تعلق دارد، در میانمایگی آنچه به نزد او معتبر یا نامعتبر است و در میانمایگی آنچه او را کامکار یا وادار به انکار

1. Martin Heidegger, *Sein und Zeit*, p. 127.

2. Durchschnittlichkeit

3. Mitsein

4. Miteinandersein

می‌کند، نگه می‌دارد. این میانمایگی در پیشنمود^۱ آنچه می‌توان یا شاید بتوان جرئت انجام دادنش را داشت مراقب هر آن مستثنایی است که خود را پیش اندازد. هر آنچه مرتبتی اولی و پیشین دارد بی‌مهمه به زیر کشانده می‌شود و فرودین می‌ماند. هر آنچه سرآغازین است شبانه با نقش و نگار آنچه از مدت‌ها پیش از این معلوم ما بوده است مستور می‌گردد. تنها آنچه حاصل پیکار است زبید که به کارش برند. رازها همه سر از تنگ و تا می‌افتند. میانمایگی با این دلمشغولی، گرایش ذاتی دیگری را نیز که به دازین تعلق دارد پنهان می‌کند. ما این گرایش را همسطح‌سازی همه امکانات هستی می‌نامیم.^۲

در این جا همسطح‌سازی به مثابه گونه‌ای زورتوزی است که نخبگان در مقام کسانی که خود را در مرتبه‌ای اولی می‌دانند آن را حقی انحصاری می‌شمرند که می‌خواهند تنها خود از آن بهره‌برند، و این همسطحی چیزی نیست مگر آنچه گاهی برای یک طرف مبادله پیش می‌آید و او را ناگزیر می‌کند تا مبادله را به موازنه کاهش دهد. اقتصاد سیاسی منجبه نقد خود را ارزش مبادله‌ای می‌گیرد که ملاک آن ساعت کار اجتماعی‌ای است که باید به طور متوسط صرف شود. ضدیت با گمنامی در نظام سرمایه‌داری در ستیزه خود با همگان [یا منتشرانی] که از وجه سلبی و منفی هستی‌شناسی شده‌اند، به عمد و با طیب خاطر در برابر آنچه خود را به عنوان قانون ارزش^۳ به ما می‌قبولاند دیده بر هم می‌گذارد - دردی که به واژه‌ها مجال نمی‌دهد تا بگویند که آن درد از کجاست. این گمنامی، که برآمدگی اجتماعی آن بدیهی و خالی از هرگونه ابهام است، وقتی به امکان هستی تعبیر شود، آن جامعه نیز سبکبار و تبرئه می‌شود و مناسبات اعضای خود را متعین و در عین حال صلاحیت آن‌ها را سلب می‌کند.

جنبش‌انگیزی واژه‌ها در این جا بی‌هیچ تردیدی از همان ابتدا فی‌نفسه

1. Vorzeichnung

2. *Ibid.*, p. 127.

3. Wertgesetz